

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۳، ش ۱ (پیاپی ۲۹)، بهار ۱۴۰۱

صص: ۶۵-۸۷

شاپا: ۲۲۵۱-۸۴۵۷

علم در آرمان ذهنی شاعران مدیحه سرای دوره نخست غزنوی (فرخی، عنصری، منوچهری)

مرتضی عباسپور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران

دکتر داریوش کاظمی (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران

دکتر مریم شایگان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران

چکیده

آرزوی دستیابی به یک زندگی بهتر و بدون نقص و کاستی، همچون شعله‌ای فروزان پیوسته در درون انسان‌های آگاه و خردمند روشن بوده است. در این میان برخی مثل افلاطون و تامس مور به صورت مدون و مستقیم به بیان ویژگی‌های جامعه آرمانی پرداخته‌اند؛ اما شاعران به صورت غیرمستقیم و در لابلای اشعار خود، آرمان‌های ذهنی خویش را ترسیم کرده‌اند؛ بر خلاف تصور ظاهری، اشعار مدحی هم بیان‌کننده آرمان‌های ذهنی شاعر است که با توصیف ممدوح به صفاتی که در واقع متصف به آن نیست حاکم آرمانی ذهنی خود را آن گونه که آرزو دارد به تصویر می‌کشد، در مدایح شاعران دوره نخست غزنوی نیز جلوه‌های شخصیت حاکم آرمانی مشاهده می‌شود. از میان ویژگی‌های متعدد، علم‌دوستی و دانش‌پروری حاکمان نیز قابل توجه و اهمیت است. در این پژوهش اهمیت علم و دانش نزد غزنویان با تکیه بر مدایح آنان، مورد بررسی قرار گرفته است. بدین منظور با روش تحلیلی و توصیفی و با استفاده از دیوان اشعار فرخی، عنصری و منوچهری، ابیاتی که بیان‌کننده ذهنیت آنها درباره اهمیت علم و دانش نزد ممدوح (حاکم آرمانی) است یادداشت گردید و مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت که بر اساس آن مشخص گردید با وجود اینکه توجه سلطان محمود و مسعود غزنوی به علم و دانش از روی صداقت نبوده است؛ اما شاعران آرمانگرا، ممدوحان خود را به صفت علم‌دوستی و علم‌پروری ستوده‌اند. آنها در ذهنیت خود حاکمی را طلب می‌کنند که هم خود برخوردار از علم و دانش و عالم به امور باشد و هم به حمایت و پشتیبانی از عالمان و دانشمندان بپردازد.

واژگان کلیدی: آرمانشهر، مدایح، علم، فرخی، عنصری، منوچهر

Email: saman.saba14@yahoo.com

d_kazemi@yahoo.com

maryamshayegan46@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۰۹

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مساله

بخش مهمی از اشعار دوره غزنوی را مدایح تشکیل می‌دهند. برخی اشعار مدحی را ابیاتی کم ارزش و پر از اغراق و مبالغه‌های شاعرانه در مدح صاحبان زور و زر می‌دانند که تنها ارزش آن برخورداری از آرایش‌های لفظی کلام است و مدیحه‌سرایان، ممدوحان را که غالباً شاهان، وزیران و حاکمان و درباریان هستند تنها، برای دستیابی به صله بیشتر بر خلاف واقعیت به صفاتی پسندیده و آرمانی متصف کرده‌اند. در عصر غزنوی، مدح و ستایشگری نسبت به گذشته بیشتر شد و شاعران بسیاری در این دربار ثروتمند از غنائم هند گردآمدند، سلاطین غزنوی نیز که به نقشی رسانه‌ای شاعران کاملاً آگاه بودند سعی می‌کردند تا حد ممکن از این ابزار برای تبلیغ حکومت خود استفاده کنند و آن را بی‌عیب و نقص جلوه دهند؛ بنابراین شاعران مدیحه‌سرا، برای رضای خاطر ممدوح، بایستی او را به گونه‌ای ستایش می‌کردند که با واقعیت فاصله داشت؛ و گاهی به سمت چاپلوسی و تملق گویی پیش می‌رفتند؛ اما، فاصله داشتن این مدایح با واقعیت جامعه، آنها را از ارزش و اعتبار ساقط نمی‌کند؛ همانگونه که شفیعی کدکنی می‌گوید: «این شعرهای مدیح، از یک سوی، مدینه‌ی فاصله موجود در ذهن جامعه را تصویر می‌کند و از سوی دیگر جریان‌های اجتماعی اعماق تاریخ ما را آیینگی می‌کند. وقتی که انوری یا فرخی، ممدوح خویش را به فلان صفت می‌ستایند، مجموعه‌ی این صفات اگرچه در آن ممدوح ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد، که اغلب هم ندارد نشان‌دهنده این نکته است که به هر حال معیار ارزش‌های اجتماعی حاکم بر اعماق ضمیر جامعه و آرزوهای مردمی، چیزی است در دایره‌ی همان صفات» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۳). این نکته را باید در نظر داشت که، تفکر آرزومندانه زمانی در انسان شکل می‌گیرد که با واقعیتی که در آن قرار دارد ناسازگار باشد تا انسان اندیشمند و دردمند را به جستجوی دنیایی بهتر برانگیزد، و شاعران نیز با وجود محدودیت‌ها و وابستگی‌های مالی که به دربار داشتند آرمان‌های ذهنی خود را در لابلای مدایح بیان می‌کردند.

دربار غزنوی در حمایت از اهل علم و دانش صادق نبود؛ اما با توجه به اینکه علما، حامی و پشتیبانی به جز دربار نداشتند، همین حمایت نیز باعث بهره‌مندی آنها از موقعیتی برای فعالیت می‌شد. در دوره غزنویان علوم عقلی از جمله فلسفه مورد مخالفت قرار می‌گرفت؛ زیرا معتقد بودند که در نهایت به کفر خواهند انجامید و «متعصبان اهل سنت و حدیث لفظ علم را جز بر علم موروث از نبی اطلاق نمی‌کردند یا جز آن را علم نافع نمی‌شمردند و علوم عقلی را اصلاً علم نمی‌دانستند» (صفا، ۱۳۳۱: ۱۳۹)؛ بنابراین با وجود اینکه محمود

کتابخانه های بسیاری را از ری و اصفهان به غزنه انتقال داد و دانشمندانی مثل بیرونی را به اجبار به غزنه آورد؛ اما هیچگاه غزنه از نظر علمی، پایگاهی قوی به حساب نمی آمد، هرچند تعداد شاعران در دربار غزنوی بسیار زیاد بود و غزنویان نیز به نقش رسانه ای آنان در تبلیغ قدرت و شوکت خود آگاه بودند و از آن بهره می بردند.

هدف این پژوهش آن است تا اهمیت علم را در مدایح شاعران عصر نخست غزنوی (فرخی، عنصری و منوچهری) مشخص سازد. این شاعران، در بیان صفات آرمانی حاکم مد نظر خویش، ممدوحان را به صفت علم دوستی، علم اندوزی، دانش پروری و حمایت از عالمان می ستودند. حاکمانی که هم خود برخوردار از علم و دانش اند و هم به حمایت از عالمان می پردازند.

بیان مساله و سوالات تحقیق

با اینکه بخش مهمی از شعر فارسی را مدح و ستایش تشکیل می دهد، برخی به راحتی از کنار این اشعار عبور کرده و آنها را بیان کننده مبالغه های شاعرانه برای دستیابی به صله های بیشتر می دانند که با واقعیت مطابقت ندارد و مدیحه سرایان، چاپلوسانی دانسته شده اند که عیوب ممدوح را پوشیده و باعث فریب عوام می شده اند؛ خصوصاً در عصر غزنوی، مدح و ستایشگری نسبت به گذشته پیچیده تر شد و از سادگی فاصله گرفت و گاهی به سمت چاپلوسی و تملق گویی پیش رفت. سلاطین غزنوی نیز که به نقش رسانه ای شعر کاملاً آگاه بودند؛ چهارچوب خاص و محدودی برای شاعران ایجاد کرده بودند و سعی می کردند تا حد ممکن از این ابزار برای تبلیغ حکومت خود استفاده کنند و جامعه ای را به تصویر بکشند که بهتر از آن در آن روزگار متصور نیست؛ بنابراین در بسیاری از موارد شخصیت واقعی ممدوح با آنچه که در مدایح توصیف شده است متفاوت است؛ با اینحال بر اساس ویژگی هایی که ممدوح به آنها ستوده شده و متّصف گردیده است می توان حاکم آرمانی مدنظر شاعر را ترسیم کرد. این پژوهش در پی پاسخ به این مسأله است که در لابلای مدایح فرخی، عنصری و منوچهری ویژگی علم دوستی و علم پروری، به عنوان یکی از ویژگی های حاکم آرمانی یا همان ممدوح، چگونه به تصویر کشیده شده است؟

اهداف و ضرورت تحقیق

این پژوهش بر آن است تا مشخص کند که توصیفات شاعر درباره ممدوح، بیان کننده آرمانهای درونی شاعر است که حاکمی را با چنین ویژگی هایی آرزومی کند؛ بنابراین با بررسی این مدایح می توان حاکم آرمانی ذهنی شاعر را از میان ویژگی های متعددی که ممدوح به آن متّصف گردیده است مجسم کرد. فرخی، عنصری و منوچهری از شاعران دوره نخست غزنوی، به صورت مکرر ممدوح را به برخورداری از علم و عالم پروری ستوده اند و

تفکرات آرمان‌جویانه خود را در وجود حاکم عالم مجسم کرده‌اند؛ زیرا حاکم عالم، عادل نیز خواهد بود و علم، او را به عدل رهنمون می‌سازد؛ بنابراین استخراج و استنباط مفاهیم مربوط به اهمیت علم در نزد ممدوح، از لابلا‌ی مدایح شاعران، ما را با تفکر آرمان‌جویانه آن روزگار که بر ذهن شاعران مدیحه‌سرا حاکم بوده است آشنا می‌سازد.

پیشینه تحقیق

به‌رغم پژوهش‌های بسیاری که در بیان ویژگی‌های حاکم و حکومت آرمانی از دیدگاه شاعران انجام گردیده‌است؛ به ندرت به بیان این ویژگی‌ها در اشعار مدحی پرداخته شده‌است. علی‌اصغر باباصفری (۱۳۹۳) در مقاله «مقایسه میان صفات ممدوح در مدایح جمال‌الدین اصفهانی و صفات رهبر آرمانشهر فارابی» در پژوهشنامه ادبیات تعلیمی سال ششم، شماره بیست و سوم، پاییز ۱۳۹۳، صص ۷۵-۱۰۰. هشت خصلت آرمانی از جمله حکمت را مقایسه کرده‌است که طبق این پژوهش، حکمت، مهمترین صفت رهبر جامعه در نظرفارابی به شمار می‌آید و از دیدگاه جمال‌الدین اصفهانی، حکمت معطوف به رأی، خردمندی و دوراندیشی حاکم در اداره امور است.

تا کنون کتاب یا مقاله‌ای به صورت مستقل به موضوع علم در حاکم آرمانی مد نظر شاعران مدیحه‌سرای عصر غزنوی نپرداخته است؛ هرچند در لابه لای کتاب‌هایی چون «تاریخ غزنویان» نوشته ادموند کلیفورد باسورث، «فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان» اثر عباس قدیانی و «غزنویان از پیدایش تا فروپاشی» نوشته ابوالقاسم فروزانی می‌توان به صورت پراکنده مطالبی را درباره ارزش و اهمیت علم در دوره غزنویان و برخورد غزنویان با دانشمندان و اهل علم پیدا کرد و یا در مقاله «غزنویان و فلسفه و کلام در ماوراءالنهر» از محبوب مهدویان در نشریه برهان و عرفان، شماره هشتم، تابستان ۸۵، صص ۲۱۴-۱۷۷ در مورد سرکوبی فلاسفه و معتزله و تقویت فرق کلامی کرامیه و اشعریه سخن گفته شده‌است؛ اما به طور خاص به مبحث علم، آن هم در مدایح شاعران دوره نخست غزنوی (فرخی، منوچهری، عنصری) که هدف این پژوهش است پرداخته نشده‌است. در برخی آثار، ضمن بیان ویژگی‌های جامعه آرمانی، از اهمیت حکمت و علم اندوزی سخن گفته شده‌است؛ در مقاله «بررسی تطبیقی یوتوپیی تامس مور و شهر نیکان نظامی» از کتایون فرشید و همکاران در نشریه مطالعات ادبیات تطبیقی سال پنجم شماره ۱۸، صص ۱۰۹-۹۱ بر اهمیت حکمت، علم‌ورزی و دانش اندوزی در هر دو اثر اشاره شده است که بر اساس آن، هم اهل اتوپیا در فراگیری علوم خستگی ناپذیرند و هم اسکندر سعادت جامعه را در حاکمیت فلاسفه و اهل حکمت می‌داند. در مقاله علی حیدری با عنوان «ویژگی‌های علمی و عملی حاکم در باب اول بوستان سعدی (پژوهش نامه ادبیات تعلیمی، دوره ۴،

شماره ۱۴، تابستان ۱۳۹۱) ویژگی‌های رهبرجامعه از دیدگاه سعدی ترسیم شده‌است. فاطمه حیدری نیز در کتاب «چشم‌انداز آرمانشهر در شعر فارسی» (۱۳۸۷، تهران: دانش نگار) به بیان ویژگی‌های آرمانی در اشعار نظامی، عطار و سعدی پرداخته است.

روش تفصیلی تحقیق

روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است، که از منابع و اسناد کتابخانه‌ای استفاده گردیده‌است؛ بدین صورت که، پس از مطالعه دیوان اشعار شاعران مطرح دوره نخست غزنوی (فرخی، عنصری، منوچهری)، ابیاتی که دربردارنده شاخصه علم دوستی و علم‌پروری و مضامین مرتبط با آنها در وجود ممدوح است، یادداشت و طبقه‌بندی گردیده است. سپس دیدگاه شاعران درباره اهمیت و کارکرد آن ویژگی در وجود حاکم آرمانی (ممدوح)، با ارائه شواهد، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است؛ ضمن اینکه به نقش و اهمیت علم در ایران باستان، و برخی آرمانشهرها نیز پرداخته شده‌است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- نقش و اهمیت علم در ایران

اهمیت علم و نقش دانش در رشد جوامع بشری، امری انکار ناپذیر است، علم و دانش همیشه در بین ایرانیان، به عنوان یک امتیاز و بهره‌مندی از آن، یک موهبت تلقی می‌شد و صاحبان آن در طول تاریخ مورد احترام بودند. علم و دانش در قبل از اسلام و در دین زرتشت نیز مورد توجه و احترام بود. در دین زرتشت، ایزد بانوی دانش، «چیستا» نام دارد و از چنان ارج و ارزشی برخوردار است که در کتاب اوستا، یک یشت، به نام «دین یشت» به ستایش او اختصاص یافته است. اسناد بسیاری هستند که ارزشمندی دانش را در دین زرتشت نمایان می‌سازند: «ای مزدا، تو را پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و مرا آموخت که «اندیشیدن در آرامش»، بهترین راه دانش اندوزی است» (اوستا، گاتها - هات ۴۳ - بند ۱۵). کریستن سن درباره اهمیت علم آموزی در ایران باستان می‌نویسد: «عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی در دربار، با جوانان خاندان سلطنتی به قسمتی از تعلیم نائل می‌شدند و در تحت ریاست آموزگار اسواران تعلیم می‌یافتند. خواندن و نوشتن، حساب، چوگان‌بازی، شطرنج و شکار را در آنجا فرامی‌گرفتند. پانزده‌سالگی سن ختم تربیت دینی و اخلاقی بود، هر جوانی باید در این سن، اصول دیانت را از روی اوستا و زند بداند و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد» (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۲۹۳-۲۹۴).

در مقابل علاقه‌مندی ایرانیان به فراگیری علم و دانش، اعراب توجه چندانی به آموختن علم نداشتند. «عرب‌های اولیه علاقه‌ای به دانش و پژوهش و خواندن و نوشتن نداشتند

و دون شأن خود می‌دانستند و آن را مناسب اشخاص فقیر و فرودست می‌دانستند که به این وسیله می‌توانند مقام و تشخصی برای خود بیابند» (ادوارد براون، ۱۳۶۱، مقدمه). اعراب قریش بر این عقیده بودند هر فرد عرب باید خود را وقف اخلاف خود و نیاکان کند و به تیر و کمان و شمشیر خویش برای حمله به دشمن بیندیشد. ادوارد براون می‌گوید که «در قبیله قریش فقط ۱۷ تن خواندن و نوشتن می‌دانستند» (همان، ج ۲: ۲۶۰). در شاهنامه فردوسی از "شورای فرزندگان" نام برده شده است که در تیسفون پایتخت ساسانی به فرمان یزدگرد اول، برای تعیین یک معلم عرب برای فرزندش بهرام‌گور تشکیل شد و در آنجا نظریه "مظهر"، حاکم عرب یمن بیان می‌شود که می‌گوید: «به خصوص نباید این شخص از میان ما اعراب برگزیده شود؛ زیرا ما فقط جنگجو، سوارکار و رام‌کننده اسبان هستیم. نزد ما جایی برای مردان علم نیست. ما در میان خود هیچ کس نداریم که بتواند ستارگان را شمارش کند یا از ریاضیات آگاه باشد» (شفا، ۱۳۸۴: ۱۵۰). ابن خلدون در مقدمه مشهور خود توصیف جالبی از تحول تمدن سازی عرب دارد «تعجب آور است که اکثر کسانی که علم و دانش را به دنیای مسلمانان انتقال می‌دادند عجم‌ها (ایرانیان) بودند؛ اعم از علوم الهی یا خدانشناسی یا علوم عملی و حتی اگر در میان همه آنها کسانی از اخلاف عربها نیز بودند این افراد را می‌شد به دلیل آشنایی‌شان با زبان تعلیم و تربیت و محلی که در آن آموزش دیده بودند عجم به شمار آورد؛ به علت آنکه، مسلمانان نخست از علوم و هنرها هیچ اطلاعی نداشتند. ملت عرب تنها قومی بود که هیچ گونه آگاهی در زمینه نوشتن کتب و ثبت دانایی‌ها برای انتقال آنها به دیگران نداشت. صرف و نحو و منطق برای اعراب نامعلوم بود. نام‌آورترین نحوی‌ها، سنت‌گرایان و عالمان علوم الهی و مفسران قرآن، ایرانی بودند» (ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۵۴۴-۵۴۳).

جندی شاپور در جنوب غربی ایران کنونی در زمان خسرو انوشیروان یکی از مراکز معتبر علمی بود که دانشمندان یونانی، هندی و سوری به اتفاق همکاران ایرانی خود نیز در آن تدریس می‌کردند که حتی بعد از اسلام و تصرف اعراب، اهمیت علمی خود را حفظ کرد و علم اعراب در آنجا زاده شد تا اینکه به بغداد منتقل شد. ورود فلسفه به دنیای اسلام، با ترجمه آثار ارسطو به وسیله "ابن‌المقفع" از اصل ترجمه پهلوی آن که در گندی شاپور انجام گرفته بود آغاز شد که بدون، تلاش‌های ابن مقفع، دنیای اسلام احتمالاً از ارسطو بی‌خبر می‌ماند. فلسفه، نزد اعراب مقامی نداشت و در آن، نوعی تجاوز به جزم‌های مذهبی می‌دیدند. «سرزمین برگزیده فلسفه در دو قرن اول اسلام، ایران بود که ارثیه‌ای گران از مآثر پیش از اسلام و مبادلات فرهنگی با هند و یونان بیزانسی داشت. به این دلیل بود که تعداد فیلسوفان ایرانی، از مجموع تمام ممالک دنیای عرب بیشتر بود و بزرگترین

فیلسوفان این دوران سه ایرانی به نام فارابی، ابن سینا و غزالی بودند و البته دنیای عرب هم فیلسوف بزرگی به نام "الکندی" داشت او که کارمند عالی رتبه دربار خلافت بود که نهایتاً، متهم به علائق "معتزله" شد و به تازیانه، مصادره اموال و تبعید محکوم گشت. وی در سال ۲۶۰ هـ.ق در بغداد در تنهایی و تلخی درگذشت. فلسفه برای او "شریف ترین هنر انسانی" بود؛ زیرا به معنای دانایی و آگاهی بر حقیقت اشیاء تا نهایت توان بشری است: "فلسفه دانش دانش ها و دانایی دانایی هاست" (شفا، ۱۳۸۴: ۴۶۸).

در اندرزنانه های پهلوی از توجه به علم و اهمیت دادن به علم بسیار سخن رفته است: «و گاه هست که ملامت کرده می شوند مردم، بر شدت و بسیاری حرص در طلب علم و مصاحبت علما. پس تو زیاده شو به آنچه دانسته ای از علم و زیاده کن در طلب علم، حرص را و جد را و تعب را و خوار مدان هیچ کس را که رسیده باشد به سوی تو تعریف و خبر علم او و تو مبادا خوار داری او را ...؛ زیرا که علم نافع و فایده رسان است مر ترا».

(ابن مسکویه، ۱۳۷۴: ۸۸).

همچنین به شاهان در احترام گذاشتن به علما و حمایت و توجه کردن به آنان و شناخت عالمان واقعی از عالم نماها، سفارش شده است: «پس تو ای ملک، عزیز دار و گرمی دان علما را، و تعظیم و تکریم کن ایشان را و با ایشان بیبوند و ایشان را با خود نگاه دار، دوری مگزین و بشنو سخنان ادب آموزنده ایشان را و یادگیر موعظه های ایشان را، و پرهیز و حذر کن از کسی که خود را شبیه و مانند به علما می سازد و از علما نیست؛ زیرا این طایفه که به علما خود را شبیه می گردانند و از علما نیستند، بیشتر از علماند و بسیارند. پس این طایفه را که خود را شبیه به علما می سازند و خود علما نیستند دور کن از پیش خود» (همان: ۸۹) همچنین آمده است: «گفتند نوشیروان را، که چه چیز است تخم تمام فضیلت ها و بزرگی ها؟ گفت: علم و عقل» (همان: ۹۴).

افلاطون نیز به اهمیت علم آموزی در آرمانشهر خود اشاره کرده است او درباره دقایق عملی تربیت می گوید که «پس از یاد دادن خواندن و نوشتن در مرحله ابتدایی، باید در مرحله متوسط، ادب و علوم انسانی به کودک آموخت تا او را با فرهنگ، تاریخ و سنن سرزمین خود و کشورهای همسایه و نیز معتقدات رایج اخلاقی و دینی، آشنا کرد» (افلاطون، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۵). مرحله بعدی تربیت، کموبیش معادل مرحله آموزش دانشگاهی در زمان ماست؛ اگرچه زمان بیشتری می گیرد. از دیدگاه افلاطون، همه افراد باید مورد تربیت قرار گرفته تا استعداد درونی آنان آشکار شود؛ چراکه با آموزش دادن همه افراد، از دوران کودکی و با آشکار شدن استعدادهای فطری آنان، هر بار عده معدودتری به آموزش های مرحله بعد راه می یابند و در نهایت، خردمندترین افراد هستند که فلسفه

آموخته، به هیئت حاکم درمی‌آیند. او می‌نویسد: «باید آنان را در بسیاری از علوم بیازماییم تا معلوم کنیم که آیا مستعد فراگرفتن علوم عالی هستند و یا طاقت آن را ندارند» (افلاطون، ۱۳۷۴: ۳۷۴). «به عقیده افلاطون درشهر خوب، باید چهار فضیلت وجود داشته باشد؛ فضیلت اول در جمهوریت افلاطون حکمت است که در زمامداران یافت میشود، اما همین حسن تدبیر خود علمی است؛ زیرا بدیهی است که این صفت از علم سرچشمه می‌گیرد، نه از جهل. شهر افلاطون حکمت خود را مدیون کوچکترین طبقه می‌داند که به مناسبت علمی که دارند، بر شهر ریاست و حکومت می‌کنند، پس صاحبان این علم که در میان همه علوم نام حکمت تنها بر آن قابل اطلاق است، طبقه‌ای هستند که به حکم طبیعت افراد آن از همه طبقات کمترند» (روحانی، ۱۳۸۸: ۲۲۹-۲۲۷).

فارابی در مدینه فاضله خویش یکی از شرایط دوازده‌گانه رئیس مدینه فاضله را دانش‌دوستی می‌داند؛ از نظر فارابی رئیس مدینه باید حکیم فیلسوف باشد یعنی کسی که «وَلَاَعْلَمُ نظری را تعلیم دیده باشد ثانیاً، باید علوم را کسب کند و تا آنجایی که در توان دارد آن را در جامعه کاربردی کند و شایستگی علمی و اجرایی را توأمان داشته باشد» (فارابی، ۱۳۸۲: ۴۷)؛ از دیدگاه فارابی «رئیس مدینه فاضله، شخصی عالم به همه علوم و معارف و حقایق است که راه‌های سعادت را از طریق وحی و الهام و عقل، در می‌یابد و با ایجاد وحدت بین مردم و رفع بدی‌ها، آنان را به سعادت حقیقی در دنیا و آخرت می‌رساند. در آرمان شهر فارابی، همه صاحبان حرفه‌ها، تحت ریاست عالم‌ترین فرد آن حرفه قرار می‌گیرند و متصدی هر کاری باید شایستگی و توان انجام دادن آن کار را داشته باشد» (اصیل: ۷۵). ضمن اینکه شرایط دیگری؛ مثل داشتن حافظه قوی و قدرت فهم و ادراک قوی را هم می‌توان مرتبط با علم آموزی و اهمیت درک و آگاهی دانست.

در یوتوپای تامس‌مور هم، دانش‌اندوزی و فراگیری علوم، ارزش ویژه‌ای دارد و همه مشتاق فراگیری علم و دانش‌اند. آنها «ورود هر که را مهارتی ویژه یا دانشی در باب راه و روش‌های ملت‌های بسیار داشته باشد به کشور خویش، -خوشامد می‌گویند. آنها در پیگیری امور عقلی، خستگی ناپذیرند و با شور و شوق برای آشنایی با آثار یونان، در پی فراگیری زبان یونانی‌اند. اهالی "یوتوپیا" به پزشکی بیش از هر علمی بها می‌دهند و آن را از جمله لذت بخش‌ترین و سودمندترین بخش‌های علم طبیعت می‌شمارند؛ هر چند به شعر و تاریخ و اخلاقیات هم علاقه‌مندند» (تامس‌مور، ۱۳۷۳: ۱۰۳-۱۰۲).

عبید زاکانی در کتاب اخلاق الاشراف خود در باب حکمت به مسأله فراگیری علم پرداخته است. او حکمت را به نظری و عملی تقسیم می‌کند. حکمت نظری به تعبیر عبید آن است که افراد انسان به کسب دانش شوق نشان دهند تا به معرفت خدای تعالی، که

مطلوب حقیقی است، یعنی علم توحید دست یابند. حکمت عملی هم آن است که گفتار و کردار خود را چنان متعادل و منظم گردانند که همه کژی‌های آن راست گردد؛ تا در علم و عمل به مرتبه انسان کامل و خلافت خدا دست یابند، و روح آنها بعد از فراق از بدن «به نعیم مقیم و سعادت ابد و قبول فیض خداوند» نایل گردد. او ابتدا در اهمیت علم در مذهب منسوخ می‌گوید: «در نفس ناطقه دو قوه مرکوز است یکی قوه نظری و یکی قوه عملی، قوه نظری آن است که شوق او به سوی ادراک معارف و نیل به علوم باشد تا بر مقتضای آن، شوق کسب معرفت اشیاء، چنانکه حق اوست حاصل کند بعد از آن به معرفت مطلوب حقیقی که انتهای جمله موجودات است- تعالی و تقدس- مشرف می‌شود» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۱۲۴)؛ اما عبید، در مذهب مختار که شیوه مردمان روزگار اوست تعاریف گذشته را مطرود دانسته و بی‌رنج و زحمتی نکته‌ها کشف کرده‌اند، که حکمای سلف در «چندین هزار سال با وجود تصفیة عقل و روح و ریاضت» آن را درنیافته بودند؛ و آن اینکه بقا و فنای روح ناطقه به بقا و فنای جسم موقوف است و آن را کمال و نقصانی نیست و بعد از فراق جسم، باقی نخواهد بود و حشر و نشر باطل است و بهشت و دوزخی نیست؛ بدین سبب «همه روزه عمر در کسب شهوات و نیل لذات مصروف» باید کرد (ر.ک. عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۱۲۷-۱۲۶).

۲-۲- علم در دوره غزنویان

«توجه به علم و ادب در دوران غزنویان و به عبارتی فرهنگ نخبگان مبتنی بر سلطنت و اشرافیت بود و نه توده مردم، و اگر چه حمایت حکومت همراه با بی‌صدافتی و تظاهر بود؛ اما تنها پشتیبانی بود که نخبگان می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند. بیرونی در بیان این ضرورت می‌گوید: این کار (حرمت علم و علما) وظیفه کسانی است که بر آنها حکومت می‌کنند، از شاهان و شاهزادگان؛ زیرا تنها آنها می‌توانند اذهان علما را از دلوپسی معاش آزاد گردانند و استعدادهایشان برای کسب شهرت و توفیق بیشتر برانگیزانند؛ یعنی طلب چیزی که جوهر و هسته طبیعت آدمی است» (باسورث، ۱۳۷۸: ۱۳۳).

حمدالله مستوفی درباره محمود غزنوی درین باب می‌نویسد: «علما و شعرا را دوست داشتی و در حق آنان عطاهای جزیل فرمودی. هر سال زیادت از چهارصد هزار دینار او براین جماعت صرف شدی» (حمدالله مستوفی، ۱۳۸۷: ۳۹۱). البته در صداقت محمود و مسعود در حمایت از ادبا و علما جای تردید است. درست است که تعداد زیادی شاعر در دربار محمود حاضر بودند و یا اینکه بیرونی اواخر عمرش را در دربار غزنویان به سر برد؛ اما زاخاو می‌گوید هر جا بیرونی صحبت از سلطان کرده گستاخانه و از سر اکراه است بیرونی

گفته است: «برای این تحقیق (ماللهند) رسماً او را تشویق و تشجیع نکردند و او نیز هیچ امیدی از بخشش شاهانه نداشت» (نقل از باسورث، ۱۳۷۸: ۱۳۱). «توجه محمود به اهل علم و ادب، تا حدود زیادی به منظور پیروی از آداب و رسوم ملی و سنتهای دربارهای ایرانی بود. بدین سبب می‌بینیم کاری که پادشاهان صفاری و سامانی در ترویج زبان و ادب فارسی آغاز کرده بودند در دوره حکومت ترکان نیز ادامه یافت، ثانیاً همانطور که در فتح شهرها و جمع ثروت و افزودن شکوه و قدرت سلطنت، پادشاهان با هم رقابت داشتند در گردآوردن و جلب دانشمندان و شاعران هم با یکدیگر رقابت می‌کردند محمود که درین روزگار پادشاهی مشهور و مقتدر بود و از جهات مختلف بر دیگران برتری داشت طبعاً میل داشت درین کار نیز از همگنان پیش‌افتد تا آوازه علم پروری او به همه جا برسد» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۹۵)؛ زیرا «بیشتر پادشاهان به این نکته آگاه بودند که وجود اهل علم و دانش در دستگاه سلطنت، هم بر اعتبارشان می‌افزاید و هم ایرانیان را معتقد می‌سازد که دارای فرمانروایی شاعر و دانش‌پرورند» (وزین پور، ۱۳۷۴: ۱۶۴). از این‌رو غزنویان برای نشان دادن عظمت و شکوه خود، به جمع کردن علما در دربار توجه داشتند.

با این‌حال، با توجه به جایگاهی که علمای اهل سنت در دستگاه غزنویان به دست آوردند، علوم نقلی را که با سیاست‌های دولت و منافع دینی خود سازگار بود، مبنای تعلیم و تربیت قرار دادند و به قشری‌گری و تعصب روی آوردند. به خاطر اینکه نه تسامح نسبی مذهبی عصر سامانیان مطلوب سلاطین غزنوی و علمای عامه بود و نه حمایت از حکما و فلاسفه با مقاصد و اندیشه‌های آنان سازگار بود؛ از این روی در این روزگار، تقلید بر تحقیق و آزادی فکر غلبه یافت و حکمت و فلسفه بی‌رونق شد و دربار غزنویان از دانشمندان و علماء برجسته به‌ویژه فلاسفه خالی بود و «باتوجه به سیاست ضد عقل و فلسفه غزنویان، افراد برجسته‌ای؛ مانند، "ابوسهل" و "ابوعلی‌سینا" برای همیشه از سرزمینهای تحت سلطه غزنویان متواری شدند و از متکلمین نیز تنها متکلمین فرق اهل سنت و جماعت فرصت حضور در دربار آنان را داشتند. در دربار غزنه، "بیرونی" برجسته‌ترین دانشمندی بود که حضور داشت؛ گفته شده او نیز به اسارت به غزنین برده شده بود. بیرونی به علت ارتباط با فلاسفه، اسماعیلیه و شیعیان، همیشه در مظان اتهام سلطان محمود قرار داشت. تنها عاملی که مانع از کشته شدن او شد، تسلطش به علم و احکام نجوم بود. با این حال او مانند یک اسیر در دربار بود و به بهانه‌های مختلف زندانی شد که با وساطت وزیر خواجه احمد میمندی آزاد گردید» (اذکائی، ۱۳۴۷: ۲۱-۲۲). باوجود اینکه «بوریحان بیرونی، حکمت و علوم عقلی را در نزد اساتیدی؛ همچون، عبدالصمدحکیم، فراگرفته و در آن تبحر یافته بود، ظاهراً تحت تأثیر شرایط حاکم بر دربار

غزنویان، با آنهمه علم و اطلاعاتی که از فلسفه اسلام و هند و یونان داشت، از فلسفه سخن نگفت» (غبار، ۱۳۷۵: ۲۳۷). غزنویان، انتظار داشتند اهل علم، مطیع و فرمانبردار آنان باشند و به دلخواه آنان عمل کنند؛ همانگونه که سلطان محمود غزنوی پس از چشم‌پوشی از قتل بیرونی به او گفت: «اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی، نه بر سلطنت علم خویش» (نظامی عروضی، ۱۳۷۷: ۵۸)؛ بنابراین فلاسفه و برخی از فرق کلامی که مخالف افکار و اندیشه‌های حکمرانان غزنوی بودند، به شدت سرکوب شدند و تنها معدودی از اندیشمندان، آن هم به کنایه، جرأت و جسارت انتقاد یافتند؛ برای مثال ابوریحان بیرونی، حکیم و فیلسوف آن روزگار که تحت کنترل و مراقبت سلاطین غزنوی قراردادش در بحث مربوط به «سلطان سایه خدا در زمین است» می‌گوید که «مبنای سخن ناظر بر آدم فرهیخته‌ای است که از طریق حجت و عقل آمده‌باشد؛ نه راجع به کسانی که با قهر و غلبه حکومت یابند. خدا که خالق است و آفریدگار، باید که نماینده و سایه‌اش هم، چنین باشد و بر وفق مصالح خلق عمل کند؛ اما کسی که تبهکارانه زمینی را به نابودی می‌کشد و عمدتاً سرزمینها را ویرانه می‌کند همانا که او بر ضد خداست نه ظل خدا، حاشا که او با چنین رفتاری با بندگان، نماینده خدا بر زمین باشد. آشکار است که بیرونی در این سخنان به استبداد سلاطین غزنوی اشاره نموده و آنرا مورد انتقاد قرار داده است» (مهدویان، ۱۳۸۵: ۱۸۱).

محمود غزنوی؛ گرچه سعی می‌کرد دانشمندان را به غزنه جذب و کتابخانه‌ها را به آنجا منتقل کند؛ اما عملکرد او نشان می‌دهد که این کار جز تظاهر به علم دوستی نبوده‌است؛ از جمله هنگامی که بر ری و عراق دست یافت به بهانه اینکه دیلمیان، شیعی مذهب هستند و کتابهای کتابخانه‌های آنها سبب گمراهی مردم است، دستور داد تمام کتاب‌های فلسفی، کلامی و علمی شیعی و معتزلی موجود در کتابخانه مذکور را بسوزانند. در منابع آن دوره آمده‌است؛ هنگام سوزانیدن کتابهای کتابخانه معروف ری، کفاشها نزد مأموران پادشاه رفتند تا جلد‌های چرمی کتابها را برای کفش بخرند، ولی مأموران اجازه چنین کاری را نداشتند؛ بنابراین کتابها را از کتابخانه خارج کرده، در گودالی بیرون از شهر ریخته و آتش زدند. تعداد کتابها به قدری زیاد بود که آن گودال، به تلی تبدیل گردید و آن محل تا مدتها بعد، به تل کتاب معروف بود. همچنین نوشته‌اند؛ کفاشها، شب هنگام، جلد‌های نیمه سوخته کتابها را، برای کفشدوزی از بین خاکسترها بیرون می‌آوردند. البته بخشی از کتابها را که تصادی به تعصبات و افکار مذهبی سلطان نداشت به غزنه فرستادند. (ر.ک مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸): ۴۰۴؛ سامی، علی (بی تا) نقش ایرانیان در فرهنگ اسلامی، تهران: نوید؛ یاقوت حموی، ج ۶: ۲۶۰). زرین کوب

می‌نویسد: «در غزنه در کتابخانه‌ی مدرسه مجاور جامع، جز کتب مربوط به فقه و تفسیر و حدیث و ادب چیزی نبود و محمود که خود انگشت در کرده بود و قرمطی می‌جست، در ری کتب فلاسفه را آتش می‌زد و عده‌ای از خود آنها را به تهمت بددینی و قرمطی‌گری از بین می‌برد. سلیقه‌ی او در این مورد شبیه به سلیقه‌ی خلفای بغداد و علمای عامه بود که به علوم عقلی خاصه حکمت نظر مساعد نداشتند» (زرین کوب، از گذشته ادبی ایران، ۱۳۸۳: ۲۴۰).

علاوه بر این کاهش نقش وزارت در دولت غزنویان نیز بر سیر علوم عقلی تأثیر منفی داشته است. «وزراء سامانیان از نقاط برجسته‌ی دولت سامانی به‌شمار می‌رفتند که در ایجاد روحیه‌ی مدارا و تساهل و محیط علمی مؤثر بوده‌اند؛ درحالی که قدرت مطلقه‌ی سلاطین غزنوی، حوزه‌ی عمل وزراء را بسیار محدود کرده بود؛ بنابراین برخلاف دوره‌ی سامانیان که وزارت تکیه‌گاه دولت و یاور پادشاه محسوب می‌شد و مدت زمانی طولانی، عمدتاً وزارت را در اختیار داشتند، در دولت غزنویان به وزراء سوءظن وجودداشت. از شش تنی که وزارت محمود و محمد و مسعود غزنوی را برعهده داشتند، سه نفر از مقام خود برکنار و به سختی جان‌سپردند و یکی از آنان نیز دچار فضاحت شد و مدتی دراز در زندان گذراند» (فروزانی، ۱۳۷۶: ۳۷۸)؛ «با اینکه در دربارهایی مثل سامانیان، آل‌بویه و آل‌کاکویه، علما و ادبا و شعرا زینت بخش بودند، غزنویان بیشتر به شعرا روی آوردند. غنایم فراوانی که لشکرکشی‌های گسترده نصیب سلطان محمود غزنوی کرده بود دربار او را به قبله‌ی آمال شعرا، مبدل نمود. شعرای برجسته‌ای؛ مانند فرخی سیستانی از خدمت امیرمحتاج چغانی و منوچهری از دربار زیاریان راهی دربار غزنه شدند» (باسورث، ۱۳۷۸: ۱۶۰)؛ بنابراین، هرچند، دوره‌ی غزنویان یک دوره‌ی درخشان در زمینه‌ی ادب فارسی خصوصاً ادبیات درباری و مدایح بود؛ اما شروع دوران افول و ضعف در زمینه‌ی علوم عقلی و فلسفه گردید. توجه آنها به علم و دانش نه به دلیل علم‌دوستی بلکه برای اهداف سیاسی و شوکت طلبی بود؛ باین حال، شاعران عصر نخست غزنوی (فرخی، عنصری و منوچهری) در مدایح خویش، ممدوح را که از شاهان، حاکمان، وزیران و درباریان است به گونه‌ای که آرزومند بوده‌اند به صفت علم‌اندوزی و علم‌پروری ستوده‌اند.

۲-۳- علم در مدایح فرخی

در آرمانشهر ذهنی فرخی سیستانی، حاکم آرمانی، چشمه‌ی علم و معدن فضل و هنر است. دانش او مثال‌زدنی است و چون افلاطون عالم زمان خویش است. او علی(ع) را نمونه‌ی علم و دانش می‌داند چنانکه در ابیات زیر به ترتیب امیرمحمد و نصر بن سبکتکین برادر

سلطان محمود به امام علی(ع) تشبیه شده‌اند:

با علی خیزد هر کز تو بیاموزد علم با عمر خیزد هر کز تو بیاموزد داد
فرخی، ۱۳۱۱: ۳۹

به علم دارد، دارد چه چیز؟ علم علی به عدل ماند، ماند به که؟ عدل نوشروان
همان: ۳۰۰
در برخی ابیات فرخی، دانش ممدوح خود، امیرمحمد را به دانش بوبکری تشبیه کرده‌است:

با دل حیدری و با خوی عثمان چه عجب زانکه با دانش بوبکری و عدل عمری
همان: ۲۴۳
فرخی، سلطان محمود را خداوند فضل و دانش می‌داند، کسی که به عالم اسرار و غیب
نیز آگاهی دارد، که این مسأله تأکیدی بر برخورداری او از فره ایزدی و تأیید الهی در امور
است کمه بارها شاعران او را به فهمندی ستوده‌اند، او شاهی است که، در علم و فضل،
گوی سبقت از دیگران ربوده است:

خداوند فضل و خداوند دانش خداوند تخت و خداوند افسر
همان: ۱۶۲
اسرار همه گیتی دانسته به دانش محمود و پسندیده بر عالم اسرار
همان: ۱۶۰

ز خوبی چو کردار دانش پژوه ز خوشی چو گفتار شیرین زبان
همان: ۲۴۲
زهی مظفر فیروز بخت دولتیار که گوی برده‌ای از خسروان به فضل و هنر
همان: ۱۶۵

فرخی در ستایش امیر محمدبن محمود بیان می‌دارد، او فردی پُر دانش است که
برخلاف دیگر شاهان که علاقه زیادی به شادخواری و میخوارگی دارند، علاقه‌مند به علم
و کتابخوانی است و دل و گوش را در خدمت فراگیری علم و دین نهاده است:

میل شاهان به شراب و به رود و به سرود میل او باز به علم و به کتاب و اخبار
همان: ۱۵۸

به علم خواندن و قرآن نهاده ای دل و گوش جز از تو گوش نهاده به بانگ بربط و نای
همان: ۳۸۶

سلطان محمد در مدایح فرخی، شاهی دانا و عالم است که بازار علم و ادب به وسیله

او رونق گرفته است. او فردی است فرد و یگانه در علم و دانش، که دریای فضل و دانشش را پایایی نیست:

علم و ادب را بدو فروخته بازار اهل ادب را بزرگ دارد و نشگفت

همان: ۴۳

پر دانش و پر چیزی و پر فضل و پر شرم با سایه و با سنگی و با حلم و وقاری

همان: ۳۷۱

امیر عالم عادل محمد محمود قوام دولت و دین محمد مختار

همان: ۱۶۱

توان گفتن تو را کاندلر جهان فردی و بی یاری

به دانایی و بینایی و بیداری و هشیاری

همان: ۳۷۵

شاه ملکان میر محمد که مر او را هر ساعتی از فضل درختی به بر آید

همان: ۱۸۴

فضایل و هنرش را پدید نیست شمار ز نامور پدر آموخته فضل و هنر

همان: ۲۵۲

ور بزرگی به فضل خواهد بود فضل او را پدید نیست کنار

همان: ۲۵۳

هر علم را تمام کتابیست در دلش آری به جاهلی نتوان کرد مهتری

همان: ۲۱۹

هم فضل به کف کردی هم علم زبر کردی

از فضل سپه داری وز علم حشرداری

همان: ۴۰۴

همیشه به رادی کوش و همیشه به دانش یاز

همه به علم بکوش و با همه به فضل گرای

همان: ۳۷۳

"بزرگی همی جز به دانش نجویی ملک زادگان کنون را نمائی

ز فضل و هنر چیست کان تو نداری ز علم و ادب چیست کان تو ندانی

به علم و ادب پادشاه زمینی به اصل و گهر پادشاه زمانی"

همان: ۳۷۲

دانش و داد: روشن است که علم و دانایی، منتج به عدالت‌ورزی سلطان می‌گردد.

عدالت که اساس جوامع آرمانی است خود، زاییدهٔ دانش و آگاهی حاکم خردمند است و حاکم با تکیه بر علم و دانش، به اهمیت عدالت در جامعه و چگونگی برپا داشتن آن پی می‌برد؛ بنابراین برخورداری از علم، دانش و آگاهی است که شخص پادشاه را لایق حکمرانی می‌کند؛ در غیر اینصورت، لایق مهتری و سروری بر جامعه نخواهد بود؛ زیرا حاکم جاهل، جائز است و عادل نخواهد بود:

هر علم را تمام کتابیست در دلش آری به جهلی نتوان کرد مهتری
همان: ۲۱۹

امیر عادل، داناترین خداوندست بزرگوارترین مهتر و مهین سالار
همان: ۲۶۹

چو داد دادن نیکو، چو علم گفتن خوب چو عفو کردن مجرم، چو بخشش دینار
همان: ۱۰۴

علم او دارد جمال و عدل او دارد شرف فخر او دارد قوام و فضل او دارد عیار
عنصری، ۱۳۶۳: ۵۴

مسعود غزنوی نیز در مدایح فرخی از باب فضل و دانش ستایش گردیده است؛ اما تعداد ابیات سروده شده دربارهٔ ویژگی‌های علمی سلطان مسعود در مقایسه با اشعاری که دربارهٔ سلطان محمد سروده شده، بسیار کمتر است و این می‌تواند نشانهٔ برخورداری بیشتر سلطان محمد از علم و دانش باشد و در مقابل قدرت جنگاوری و رزم‌آوری سلطان مسعود برجسته‌تر است:

داد ببین تا کجاست، فضل ببین تا که راست

کیست عظیم‌الفعال، کیست کریم‌الشیع
همان: ۲۴۷

فرخی، در مدح ابویوسف برادر سلطان محمود می‌گوید که او ناصر علم و یاریگر اهل ادب و عالم به کتب عرب و عجم است. او در علم همچون افلاطون، مشهور است. او معدن دانش و فضل و مقدم و پیشرو در علم است، چون سخن می‌گوید سخنانش پند آموز و پر از نکته است، و همین ویژگی است که او را از دیگر شاهان متمایز می‌کند:

میر یوسف برادر سلطان ناصر علم و دستگیر ادب
همان: ۱۴

همه کتب عرب و عجم بر تو برخواند چو آب ز بر
سخنانش همه یکسر نکست چون سخن گوید تو نکته شمر

همان: ۱۳۹

ستوده‌ای به نوال و ستوده‌ای به سیر مقدمی به علوم و مقدمی به هنر
همان: ۱۳۰

معدن علمی چنان که مکمن فضلی مایه حلمی چنان که اصل وقاری
همان: ۳۸۹

یوسف ناصر دین آن ملک بی انباز آنکه از شاهان پیداست به فضل و به هنر
همان: ۱۳۲

گشت به فضل و بزرگواری معروف همچو به علم بزرگوار فلاطون
همان: ۲۹۱

فرخی در ابیاتی دیگر به دلیل اهمیت علم در آرمانشهر ذهنی شاعران مدیحه‌سرای
غزنوی؛ خصوصاً نقش مهمی که وزیران در حمایت از علم و علماء داشته‌اند در ستایش
وزیر احمدبن حسن میمند می‌گوید:

وزیر جلیل احمد بن الحسن نوازنده اهل علم و ادب
همان: ۱۵۸

جلیل عبدالرزاق احمد آنکه برش ز جان عزیزترند اهل علم و ادب
همان: ۱۷

از خردمندان که بر درگاه تو گرد آمدند
تربت حضرت همی چون تربت یونان کنی

همان: ۲۳۳
به علم و عدل و به آزادگی و نیکخویی مؤیدست و موفق مقدمست و امام

همان: ۱۴۷
شرف و قیمت و قدر تو بفضل و هنرست نه به دیدار و به سود و به زیان
هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ نشود خُرد به بد گفتن بهمان و فلان
همان: ۳۰۲

فرخی، همچنین در ستایش ابوالحسن علی بن فضل بن احمد، معروف به حجاج
(فرزند ابوالعباس اسفراینی، اولین وزیر محمود که از افاضل زمان بود) می‌گوید:
بهترین چیزی به نزد اهل دانش، دانش است

هیچ دانش نیست کو را اندر آن دیدار نیست
همان: ۴۲۹

فرخی، خواجه بوبکر حصیری را در برخورداری از دانش و فضل ستوده و او را به ابوبکر و علی (ع) تشبیه کرده است. خردمندان باید ازو بیاموزند و در بین ندیمان سلطان، فاضل‌تر ازو کسی نیست:

خواجه سید ابوبکر حصیری که به فضل	در جهان از پس بوبکر چنو مرد نژاد
در آن علم که بریست علی بر علما	او گشاده‌ست و جز او کس نتوانست گشاد
گر نکت گوید و از علم سخن یاد کند	باخرد مردم باید که سخن گیرد یاد
اگر او هفت سخن با تو بگوید بمثل	زان ترا نکته برون آید بیش از هفتاد...
بر بساط ملک شرق ازو فاضل‌تر	کس بنشست و کسی نیز نخواهد استاد

همان: ۴۰

۲-۴- علم در مدایح عنصری

عنصری، در مدایح خویش، علم محمود غزنوی را فراتر از معیار عقل، و وجود او را عین وجود دانش برای جان می‌داند، خرد و دانش او مثال‌زدنی است، دانش او چون دانش پیران، همراه با تجربه است و با وجود اوست که علم و دانش فراگیر گردیده‌است، علم و دانش او، چون سایهٔ فرّ همای، آسمان مُلک را پاسبانی می‌کند؛ علم او چون بارانی در قحط‌سالیست که زنگار جهل را از دلها می‌زداید؛ ضمن اینکه علم محمود از نوع علم نافع است؛ به این دلیل که برگرفته از قرآنِ فرقان و مبتنی بر دین الهی است:

و گرچه علم را معیار عقلست ندارد علم او را عقل معیار

عنصری، ۱۳۶۳: ۷۲

پیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان

ای خرد را جان و جانرا دانش و دل را امید
همان: ۶۵

عقل ازو شد نیکنام و علم ازو شد مشتهر

فضل ازو شد پیشدست و فخر ازو شد مشتهر
همان: ۶۵

چه امر نافذ او خلق را چه گردش چرخ

چه سایهٔ علمش مُلک را چه فرّ همای
همان: ۱۹۷

کز آیات رایات او هست مفخر چو دولت جوان و چو دانش به نیرو
همان: ۱۶۷

"بهر کجا خرد دست و بهر کجا هنرست
 خرد هنر نکند تا نخواهد از تو نظر
 همی ز دانش و کردار تو ز نند مثال
 هنر اثر نکند تا نگیرد از تو مثال"
 همان: ۴۴۱

زیر هر حرفی ز لفظش عالمی مضمّر شدست
 زیر هر بیتی ز علمش عالمی مضمّر شود
 همان: ۹۲

فخر با خیر آن بود کز رسم او گیری و بس
 علم نافع آن بود کش حجت از فرقان بود
 به هر علمی که گویی تو امامی
 به هر شهری که باشی شهر یاری
 همان: ۷۲
 همان: ۲۱۲

جوان و پیر دو چیزست بخت و خاطر او
 یکی بقوّت برنا دگر بدانش پیر
 تو مر زدودن زنگار جهل را علمی
 تو باز داشتن قحط سال را مطری
 کشید لشکر ایمان و کرد مجلس علم
 بساط نور بگسترد شاه حق گستر
 همان: ۳۴
 همان: ۲۲۱
 همان: ۷۱

عنصری در ستایش سلطان مسعود غزنوی نیز، او را حامی علم و دانش می‌داند و ازین بابت، دانش‌قدردان اوست:

علم او دارد جمال و عدل او دارد شرف
 فخر او دارد قوام و فضل او دارد عیار
 همیشه دانش ازو شاکرست و زر، بگله
 از آنکه کرد مر این را عزیز و آنرا خوار
 همان: ۷۸
 همان: ۷۵

عنصری در ابیات متعددی دانش و علم امیر ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین برادر سلطان محمود را مورد ستایش قرار داده است و می‌گوید: او خداوند علم و دریای بیکران دانش است. حتی عالم هندسی نیز در مقابل فضل و نظر او حرفی برای گفتن ندارد. اگر طبع و سرشت آدمیان از باد و آب و آتش و خاک است؛ اما سرشت ممدوح، از فضل و دانش و از سخاوت و بخشندگی است، سخنانش عیان‌کننده دانش اوست به گونه‌ای که، علم افلاطون در برابر دانش او جهل می‌نماید:

آدمی را طبع باد و خاک و آب و آتش است

باز او را طبع فضل و علم و جود و مفخر است

عنصری ۱۳۹۰: ۲۲

نه در فکرت مقامش را مقالا

"نه در گیتی مقالش را مقام است

همه صورت بجودش بر عیالا"

همه دانش بلفظش بر عیانست

همان: ۱۱

طریق هندسه علم نزارست

به حد فضلش اندر، هندسی را

همان: ۲۱

علم او چیست بحر بی معبر

جود او چیست ابر بی گریه است

همان: ۱۸۶

یکی مر علم را نفعی است بی ضر

یکی مر جهل را ضرّی است بی نفع

همان: ۱۷۱

بجای عدلش ظلمست عدل نوشیروان

بجای علمش جهلست علم افلاطون

همان: ۲۴۶

عنصری، نصر بن احمد بن حسن میمندی، وزیر سلطان مسعود را نیز به دلیل برخورداری

از علم و حمایت از عالمان می ستاید و بقای او را باعث بقا و پیشرفت علم می داند:

تا جهان باقی بود بادت بقا تا علم را پایه بفزایی و کار ملک را سامان کنی

همان: ۳۸۲

۲-۵- علم در مدایح منوچهری

منوچهری، نیز در اشعار خویش بر اهمیت علم و دانش تأکید نموده است. او در قصیده‌ای که در آن حاسدان و بدخواهان خویش را خطاب قرار داده است؛ با مفاخره، خود را صاحب علم و دانش و بهره‌مند از علم دین، علم نحو و علم طب می داند. برخورداری از علم و دانش، برای او دارای اهمیت است؛ خصوصاً در توصیف پادشاهان و سلاطین، پیوسته آنها را به داشتن علم و دانش و حمایت از علماء ستوده است:

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

منوچهری، ۱۳۹۰: ۲۱۵

منوچهری، سلطان مسعود را جوانی طربناک؛ اما برخوردار از دانش و آگاهی می داند.

در نظر منوچهری، او شهریاری دانا و دادگرس و یکی از عوامل گرایش حاکمان به دادگری، برخورداری از دانش و آگاهی است. دانش او، چون رود فرات، جاری، گسترده و

عمیق است به حدی که هیچ امری در نظر او غامض و پوشیده نمی‌ماند:
دادگر شاهی کز دانش و دریافتگی سخنی بر دلش از ملک معما نشود

همان: ۱۸۹

تن اوتازه جوان باد و دلش خرم و شاد پیشه‌ او طرب و مذهب او دانش و داد

همان: ۱۵۱

از درگه شهنشاه مسعود با سعادت زیبا به پادشاهی، دانا به شهریاری
شاهی بزرگواری، کو را به هیچ کاری از کس نخواست باید جر از خدا یاری

همان: ۳۷۵

فرات علمی هر جایگه کجا بروی نسیم جودی هر جایگه کجا بوزی

همان: ۱۲۹

منوچهری همچنین ابیات متعددی در ستایش علم و دانش بزرگان و درباریان سروده است. در ابیات ذیل، "فضل بن محمد حسینی" که، طبیب، منجم، فیلسوف، ریاضیدان، کاتب و استاد نحوی است مورد ستایش شاعر قرار گرفته‌است؛ همچنین بوسهل زوزنی، صاحب علم و فن دانسته شده‌است و علی بن عمران نیز نادان‌گریز و دانا شتاب‌نامیده شده‌اند:
در ستایش فضل بن محمد حسینی:

"هست طبیب بزرگ و هست منجم فلسفی و هندسی و صاحب سؤدد
کاتب نیکست و هست نحوی استاد صاحب عباد هست و هست مبرد"

همان: ۹۸

در ستایش بوسهل زوزنی:
ای ذونسب به اصل خود و ذوفنون به علم

کامل تو در فنون زمانه چو یک فنی

همان: ۱۴۳

در ستایش علی بن عمران:

ز نادان‌گریزی، به دانا شتایی ز محنت رهانی، به دولت رسانی

همان: ۱۴۲

۳- نتیجه‌گیری

توجه به علم و دانش در تمدن و فرهنگ ایرانی از روزگار باستان در قبل و بعد از اسلام از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. شاهان غزنوی با تقلید از سامانیان و برای حفظ شوکت و هیبت دربار خود سعی در جذب عالمان و ادیبان و حمایت از آنها را

داشتند هر چند تعصب مذهبی و بی توجهی آنها به علوم عقلی و فلسفه باعث گریز عالمان از غزنه گردید؛ اما شاعران بسیاری در دربار غزنوی گرد آمدند که از جمله آنها فرخی، عنصری و منوچهری هستند که در دوره نخست غزنوی که اوج اقتدار امپراطوری غزنویان و دوره پادشاهی محمود و فرزندانش محمد و مسعود است این شاعران به دلیل فضای خفقان آور چهارچوب محدود دربار، ممدوح را به صفات و خصوصیات ستوده‌اند که در غالب موارد، منطبق بر واقعیت نیست؛ اما می‌توان از لابلای این مدایح و با استخراج صفات و خصوصیات که ممدوح به آنها ستایش گردیده است چهره حاکم آرمانی را از دیدگاه شاعر ترسیم کرد؛ زیرا شاعر در مدایح ممدوح را انگونه که دوست دارد و نه آنگونه که هست می‌ستاید، یکی از این ویژگی‌ها، علم دوستی حاکمان و توجه آنها به علم و دانش است. شاعران در مدایح خویش، حاکم آرمانی را صاحب علم و دانش دانسته که در کثرت علم همچون افلاطون و علی (ع) است. او عالم به اسرار است که نوعی تأکید بر برخورداری شاه از فره ایزدی و مقام ظل الهی است. حاکم آرمانی به جای شرابخواری به دانش می‌پردازد حاکم عالم، عادل نیز هست چون علم و آگاهی است که او را به عدالت ورزی رهنمون می‌سازد. بر اساس این پژوهش تعداد ابیات فرخی درباره اهمیت علم نزد ممدوحان خویش در دوره غزنوی بیشتر از دو شاعر دیگر است و بیشترین ابیات در ستایش سلطان محمد غزنوی است که نشان‌دهنده توجه بیشتر این حاکم به علم و حمایت از عالمان است. در مرتبه بعد ابیات عنصری درباره اهمیت علم در وجود ممدوح یا حاکم آرمانی قرار دارد که شخصیت آرمانی مد نظر او از باب اهمیت دادن به علم و دانش، سلطان محمود غزنوی است و مدایح منوچهری از نظر تعداد بعد از عنصری و فرخی است و شخصیت آرمانی او در این مورد سلطان مسعود غزنوی است.

منابع

- ۱- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد. (۱۳۷۴). **جاویدان خرد**. ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگ کاوش.
- ۲- ابن خلدون. (۱۳۶۲). **مقدمه**. محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- اذکائی، پرویز. (۱۳۴۷). **ابوریحان بیرونی**. تهران: طرح نو.
- ۴- اصیل، حجت الله. (۱۳۸۱). **آرمانشهر در اندیشه ایرانی**. تهران: نشر نی.
- ۵- افلاطون. (۱۳۶۰). **جمهور**. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۶- باسورث، کلیفورد ادموند. (۱۳۷۸). **تاریخ غزنویان**. ترجمه حسن انوشه. تهران:

امیرکبیر.

۷- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۵). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ پنجم. تهران: مهتاب.

۸- تامس مور. (۱۳۷۳). **آرمانشهر (یوتوپیا)**. ترجمه داریوش آشوری. تهران: خوارزمی.

۹- روحانی، فؤاد. (۱۳۸۸). **جمهور افلاطون**، تهران: نشر علمی و فرهنگی.

۱۰- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). **از گذشته ادبی ایران**. چ دوم. تهران: انتشارات سخن.

۱۱- سامی، علی. (۱۳۴۷). «حکمت و فلسفه در ایران باستان». **مجله هنر و مردم**، شماره ۶۹. صص ۲۰-۱۳.

۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). **مفلس کیمیا فروش**. تهران: سخن.

۱۳- صفا، ذبیح الله. (۱۳۳۱). **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم**. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۴- عبیدزاکانی، عبیدالله. (۱۳۸۴). **کلیات عبیدزاکانی**. تهران: زوآر.

۱۵- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۳۶۳). **دیوان اشعار**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: سنایی.

۱۶- غبار، میرغلام محمد. (۱۳۷۵). **افغانستان در مسیر تاریخ**. قم: احسانی.

۱۷- فارابی، محمد. (۱۳۸۲). **تحصیل السعاده**. به کوشش جعفرآل یاسین. بیروت. دارالاندلس.

۱۸- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. (۱۳۱۱). **دیوان اشعار**. تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: مطبعة مجلس.

۱۹- فروزانی، سید ابوالقاسم. (۱۳۸۶). **غزنویان از پیدایش تا فروپاشی**. چ ۲، تهران: سمت.

۲۰- کریستن سن، آرتور. (۱۳۶۷). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. چ پنجم. تهران: امیرکبیر.

۲۱- مستوفی، حمدالله. (۱۳۸۷). **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. چ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۲- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمدبن احمد. (۱۳۹۰). **دیوان اشعار**. به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی. چ هفتم. تهران: زوآر.

۲۳- مهدویان، محبوب. (۱۳۸۵). «غزنویان و فلسفه و کلام در خراسان و ماوراءالنهر». **مجله برهان و عرفان**، شماره هشتم، صص ۲۱۴-۱۷۷.

- ۲۴- نظامی عروضی سمرقندی. (۱۳۷۷). **چهار مقاله**. به تصحیح و اهتمام دکتر محمد معین. تهران: امیر کبیر.
- ۲۵- وزین پور، نادر. (۱۳۷۴). **مدح، داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی**. تهران: معین.
- ۲۶- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۰). **فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار شعر او**. چ سوم. تهران: انتشارات علمی.